

# بحران یا تحول

## در نقاشی معاصر ایران

### مقدمه

قرار گرفته و به چهار سؤال اساسی تحقیق پاسخ گفته‌اند. در این نظرخواهی ما با دیدگاه‌های متفاوت و گاه متناقضی در مورد بحران در هنرهای تجسمی به ویژه نقاشی روبرو هستیم. در این نوشتار، از میان دیدگاه‌های مختلف فقط چهار دیدگاه مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است و اکثریت مصاحبه‌شوندگان به وجود نوعی بحران در نقاشی معاصر ایران اذعان داشته‌اند.

### دیدگاه اول

این دیدگاه مبتنی بر این است: اگر منظور از بحران وجود گرایش‌های متنوع، جستجوها، برخوردهای متفاوت و گاه متناقض باشد می‌توان ادعا نمود که نقاشی ما دچار بحران گردیده است. در این تعریف واژه بحران مفهوم منفی خود را از دست می‌دهد، در واقع روزگاری

سالهست که همه ما شاهد دل‌نگرانی‌های جامعه هنری و دست‌اندرکاران امور هنری برای وضعیت نقاشی معاصر ایران هستیم. اما عدم انجام تحقیقات پایه‌ای و ارزیابی کمی و کیفی از نقاشی معاصر ایران، فقدان نقد هنری و نبود ملاک و معیار مشخص برای ارزش‌سنجی هنرها موجب گردیده است نسل حاضر ارزیابی درستی از وضعیت نقاشی معاصر ایران نداشته باشد.

نوشتار حاضر با هدف بررسی وضعیت نقاشی معاصر ایران و عوامل مؤثر در آن تهیه شده است. در تدوین این مقاله از نتایج طرح پژوهشی «هویت در نقاشی معاصر ایران» که در معاونت پژوهشی دانشگاه هنر انجام یافته، استفاده شده است. در این طرح پژوهشی بیش از یک صد تن از هنرمندان و صاحب‌نظران مورد مصاحبه



گمان می‌رفت هنرهای دورهٔ رنسانس در اروپا بحران ایجاد کرده است. در دورانی دیگر در زمان به وجود آمدن امپرسیونیسم به نظر می‌رسید هنر دچار بحران شده است و بنابراین شاید واژه و مفهوم بحران در هنر مربوط به دورانی باشد که هنرمندان در جستجوی راه‌های نو و هموارنشده‌ای هستند تا خویشتن، هویت و سامان زیبایی‌شناسانهٔ خود را دریابند و خلق کنند. در این صورت نه تنها بروز کلیهٔ گرایش‌ها و جستجوهای متنوع در نقاشی معاصر، جنبش نقاشی مدرن ایران (از دوران مشروطیت به این سو)، جستجوی راه‌هایی برای تلفیق هنر سنتی و مدرن و دادن قابلیت‌های امروزی به هنر سنتی، افزایش روزافزون علاقه‌مندان یادگیری نقاشی، انبوه داوطلبان شرکت در کنگور سراسری رشتهٔ هنرهای تصویری، برگزاری نمایشگاه‌ها، بینال‌ها، فعالیت گالری‌ها و در نهایت این همه اندیشیدن به زبان تصویر در سینما، عکس، مجسمه و نقاشی در سدهٔ اخیر (حتی از صفویه به بعد) می‌تواند امری طبیعی تلقی شود بلکه می‌شود آن را در تاریخ هنر ایران امری بی‌سابقه دانست و پس با این وضعیت بحرانی در کار نیست. یا اگر هم هست بحران مبارکی است که سرانجام به اعتلای نقاشی معاصر ایران خواهد انجامید.

بحران اصولاً و برخلاف تصور عده‌ای، الزاماً چیز بدی نیست و می‌تواند هشداردهنده باشد، مثل عامل بیماری که وقتی وارد بدن انسان می‌شود در ابتدا حالت بحران ایجاد می‌کند و این بحران همانند زنگ خطر عمل می‌کند. بدن قوی از طریق سیستم دفاعی‌اش این بحران را از سر می‌گذراند و حتی تا مدتی مصونیت می‌یابد، ولی بدن ضعیف در مقابل این بحران از پای در می‌آید، بسیاری از فرهنگ‌های نیرومند بر اثر بحران‌هایی که در درونشان به وجود آمده توانسته‌اند تقویت شده و بر بحران غلبه کنند و به مرحلهٔ نو برسند.

نقاشی امروز ما به رغم افت و خیزهای فرهنگی - سیاسی و اجتماعی سدهٔ اخیر، حاصل تلاش‌ها، ناکامی‌ها و موفقیت‌های همهٔ هنرمندان و دست‌اندرکارانی است که در عصر حاضر به نحوی شایسته و پی‌گیر در پرورش این نهال نوپا سهیم بوده‌اند و چنین میراثی را خواسته یا ناخواسته برای ما به جای گذاشته‌اند. در میان این هنرمندان عدهٔ قابل توجهی بوده‌اند که با فروتنی و تساهل و آزاداندیشی در نگاه به جهان و تاریخ دیروز و امروز و با دغدغه‌هایی برای آینده خواندند، شناختند، تلاش، جستجو و تجربه نمودند، طراحی کردند و بر روی بوم

آفریدند. و هنوز هم در حال کارکردن هستند. اگر چه نمی‌توان به دستاوردهای خاصی هم اشاره داشت چرا که کارشان در حال شدن است ولی حضور و وجود این جریان و حرکت، بی‌سابقه است و از صفویه تا کنون ما شاهد چنین اعتلایی در نقاشی نبوده‌ایم و در هیچ دوره‌ای از نقاشی ایران، نقاشی این قدر مورد گفتگو نبوده است و تا این حد نقاشی آفریده و اجرا نشده است و این قدر بیننده و خریدار هم نداشته است. اگر اندک توجهی به دیوارهای اطاق قشر قابل توجهی از جامعه داشته باشیم شاهد حضور نقاشی‌هایی از آبرنگ، گل و بلبل و طبیعت بی‌جان و پرتره و منظره هستیم اگر چه ممکن است عده‌ای از هنرمندان نوآور و خلاق، این سبک و روش را شایستهٔ نقاشی ایران ندانند ولی مسئلهٔ مهم روی آوردن مردم به نقاشی است و جای امیدواری بسیار است که با ایجاد تمهیداتی در آینده، جامعه بتواند با شناخت زبان نو تجسمی با آثار مدرن نیز ارتباط برقرار نماید. برقراری ارتباط مخاطب با نقاشی مدرن به پیشرو بودن جامعه و یا عقب‌افتادگی آن بستگی ندارد و تأثیر این هنر بر جامعه بطئی و تدریجی است و همانند طبیعت‌گرایی و



عمل می‌کند. لذا هنرمند ایرانی که درونش جامع این دانش‌هاست، هر کاری هم که انجام دهد رنگ و بوی ایرانی دارد. زیرا این نقاشی در ایران تولد یافته با فرهنگ و آداب و رسوم آن رشد کرده و امکاناتی هم وجود داشته تا از هنر هند و چین و مصر و اروپا و... باخبر شود (در حالی که برای انسان نقاش قرن هفتم این چنین امکاناتی وجود نداشته است).

بنابراین در سده اخیر نقاشی ما نه تنها دچار بحران نبوده است بلکه روند بسیار طبیعی و حتی پویایی را پشت‌سر نهاده است.

### دیدگاه دوم

در این دیدگاه اعتقاد بر این است: امروز ما در معاش یک‌سره غربی هستیم، در صنعت دنباله‌رو غرب‌ایم، بوروکراسی غرب را داریم و گاه ادای تکنوکراسی غرب را درمی‌آوریم، صدر تاریخ جدید ما ذیل تاریخ غرب است این ذیل هم توان رهایی خود را از این وضعیت ندارد. هنر نقاشی ما نه غربی است و نه شرقی، نه اسلامی و نه دینی، عین انحطاط است. با نگاه در باطن خودمان نه متعلق به توحیدیم و نه متعلق به شرک، نه لیبرالیسم نه فاشیست، نه دموکراتیم نه مسلمان. این هیچ‌اندر‌پوچ در تمام جهان کنونی وجود دارد که از تبعات و نتایج فراگیر شدن فرهنگ غرب است.

ما امروز بر کوهی از نیاز و حیاتی تکیه زده‌ایم و دارای گنجینه‌های عظیمی از برداشت‌های هنر قدسی هستیم که متأسفانه واقعیت موجود جهان فرصت بهره‌برداری از این گنجینه‌ها را از ما گرفته است، در چنین وضعیتی انتظار نمی‌رود هنری با هویت و جامعه‌ای با هویت داشته باشیم. اساساً هنر نمی‌تواند جدا از فضایی که در آن شکل می‌گیرد و آفریده می‌شود، باشد کما اینکه وقتی در آن فضا خلق شد، خودش هم باعث گسترش آن فضا می‌شود و به دایره‌ای بسته مبدل خواهد شد که هر یک به وجود آورنده دیگری است.

فضایی که در آن به‌سر می‌بریم نه فضای خودی است نه فضای دیگری، بلکه فضایی است بر تعارض و بی‌هویت که شکاف و تعارض‌اش در همه عرصه‌ها قابل مشاهده است. هنر و هنرمند ما در سده اخیر سعی نموده است که با نزدیک شدن به غرب، خود را به فرزندگی او تحمیل نماید در حالی که برای آن پدر هم نخواسته است فرزندگی خلف باشد و دوره‌های تکاملی همانند او را پشت‌سر بگذارد و تنها جریانی التقاطی و تقلیدی را

واقع‌گرایی در روان ملی و زندگی روزمره تأثیر مستقیم ندارد، پس هنوز هم باید صبر کرد.

از دوران حضور امپرسیونیست‌ها تا امروز، روند جریان‌های هنری به گونه‌ای بوده است که امروزه مردم آن دیار بتوانند هنر، ابتکار و خلاقیت را در تمام شئون زندگی خود تعمیم دهند بدون اینکه الزاماً هر یک از آنها، نقاشان و سبک‌های هنری را به طور دقیق بشناسند در عین اینکه به لطف این بزرگان تاریخ هنر است که آنها به چنین رشدی رسیده‌اند.

در جامعه امروز ما اگرچه انتظار نمی‌رود که شأن و مقامی فوق تصور برای هنر و هنرمند در نظر گرفته شود ولی تمام این جریان‌ات، بیشتر نشان‌دهنده تحول است تا بحران، پرهیز از درست‌بینی و اصرار هر یک نوع خاصی از نقاشی (خواه از طرف نوگرایان و یا گذشته‌گرایان) و تلاش در جهت کسب تجربیات جدید باعث می‌شود که ما به عالی‌ترین مفهوم ایرانی بودن یک اثر هنری دست یابیم، مشروط بر اینکه خویشتن و فرهنگ و هنر خودی و غربی را بشناسیم، وقتی شناختیم و جذب و هضم نمودیم، جزئی از وجود ما می‌شود و به طور طبیعی در ما

پیموده است، این امر باعث شده که او نه متعلق به این سرزمین و فرهنگ باشد و نه در آن خانواده جایی و اعتباری یافته باشد.

آنچه در سدهٔ اخیر خلق شده و یا می‌شود اعم از معماری، موسیقی، نقاشی و... و حتی نحوهٔ زندگی معاصر ما پر از تضاد است که این خود نشان از فضای متعارض دارد. خصوصیات این تعارض، از هم گسیختگی، عدم انسجام درونی، چه در طرح و چه در نقش (به جز هنرهایی که سیر سنتی خود را حفظ کرده‌اند) و تأثیرپذیری از واقعیات موجود جهان و الگوبرداری از آنها است. امروزه تعلق خاطرمان همان بسند غربی است، تولیدات، سلیقه‌ها، خلق‌و‌خو و فرهنگ آنها را هجی می‌کنیم، در نقاشی هم همین‌طور است. با ذوق و ذایقهٔ دیگری بزرگ می‌شویم، الگوهای آنها معیار می‌شود، حتی برای نشان‌دادن یک صورت قدسی هم از فضای بیگانه بهره می‌گیریم و نقاشی، در تمام شئون از نوعی زیباشناسی غربی پیروی می‌کند، اما به دور از فلسفهٔ عمیق و نسبت تاریخی و اجتماعی که پشت آن هنر غربی است.

لذا با این اوصاف، دیگر از آن میراث غنی معنوی مان، از آن مدینه‌ای که نام دروازه‌هایش قرآن بود و دیوارهای هر خانه‌اش با قرآن مزین شده بود و بر بامش فرشتگان پرواز می‌کردند دیگر خبری نیست. گویند، مریدان شیخ قرنی به وی گفتند ای شیخ آنچه که با ما می‌گویی در نمی‌یابیم دل‌های ما خفته است. شیخ فرمود ای کاش خفته بود، چون خفته را بجنبانی بیدار می‌شود، دل‌های شما مرده است.

## دیدگاه سوم

در این دیدگاه این باور وجود دارد: هر ملتی در مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی، تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اقلیمی زندگی می‌کند و همهٔ این شرایط تأثیرات خاص خود را بر جامعه می‌گذارند، و برآیند این تأثیرات است که هویت یک ملت را تشکیل می‌دهد. آفرینش هنری هم تنها در متن شرایط تاریخی و اجتماعی، جوامع و ادوار مختلف قابل بررسی است. بی‌غلت نیست که شرایط انحطاط و زوال نقاشی ایرانی در قرن یازدهم آغاز شده است، تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن دوران تحولات فرهنگی را اجتناب‌ناپذیر ساخت. امروز با گذشت چند قرن از آن روزگار، زندگی ایرانی چنان دچار تغییرات به مراتب سخت‌تر و

شدیدتری شده است که، نه با روند بطنی و تدریجی و طبیعی بلکه با سرعت و شدت و گاه خشونت به وجود آمده است. ما برای انطباق درونی بقای خود با شرایط عینی و بیرونی، همواره وادار شده‌ایم تا در جریان این سازش اجباری، بخش‌هایی از آنچه که فرهنگ و هویت خود می‌دانیم تسلیم و واگذار کنیم و بخش‌های دیگری از یک فرهنگ جدید را جذب و هضم کنیم تا باقی بمانیم. در این سوخت و ساز مداوم، ما دیگر همانی نیستیم که در قرن هفتم یا یازدهم بودیم، دیگر نه به آن شیوه زندگی می‌کنیم، نه فکر می‌کنیم و نه خلق می‌کنیم، هویت امروز ما، بد یا خوب، درست یا نادرست همین چیزی است که هست.

چنانچه به تحولات سدهٔ اخیر نظر افکنیم، مشاهده می‌کنیم که کشور ما فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر نهاده است و با بحران‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قابل ملاحظه‌ای روبرو بوده است. بنابراین چنین وضعیتی نمی‌تواند پاره‌ای از هنرها را رشد دهد. مثلاً برای داشتن یک معماری شاخص تمدن، ملزم به تداومی سیاسی و اجتماعی هستیم که تداوم فرهنگی و هنری را ممکن نماید. و ما در سده اخیر فاقد این تداوم بوده‌ایم به همین دلیل هم هنر مدرن به رغم حضور یک‌صدساله‌اش در ایران نتوانسته است به صورت نهادی و درون‌زا درآید زیرا هنر برای رشد و نمو خود نیاز به بستری آزاد و رها دارد تا بتواند تطور لازم را که گذر از یک مرحله فرهنگی به مرحلهٔ دیگر فرهنگی است طی نماید و نهادی شود و هنرمند قادر باشد در عین کسب تجارب جدید و بررسی سنن قدیمی در یک بستر آرام‌تر و طبیعی‌تری استحالهٔ ذهنی بیابد. بنابراین ما در محیطی زندگی می‌کنیم که مدرنیته به طور سطحی برای ما تبدیل به سنت شده بدون آنکه درونی شدن را طی کرده باشد. این وضعیت فقط در زمینهٔ هنر و نقاشی نیست بلکه در سایر امور همانند صنعت علوم و فنون، اقتصاد، فرهنگ و... نیز عمومیت دارد در حالی که این وضعیت را فقط برای هنر بحرانی قلمداد می‌کنیم و نه سایر امور، در هر صورت این شرایط ماست منتها اینکه خوب است یا بد، از اراده و اختیار ما خارج است. البته این عوامل در روان ما تأثیر دارند، در روان‌شناختی انسان معاصر تأثیر دارند و خلاقیت هنری‌اش متأثر از آن است و در بازتاب زیباشناسی‌اش مؤثر است، این وضعیت معاصر ماست و وضعیت پرتناقض ما، و ما اکنون زیست مسالمت‌آمیزی را با تمام این مسائل در کنار هم پیدا کرده‌ایم، هویت امروزی ما

همین چیزی است که هست، همین آمیزه غریب که ظاهراً با پیچیدگی‌های دنیای امروز هیچ چاره‌ای جز غریب‌تر شدن ندارد. البته این بدان معنا نیست که ما هویتی نداریم بلکه هویت امروز ما با هویت گذشته‌مان تفاوت دارد، همین و بس.

## دیدگاه چهارم

اعتقاد این دیدگاه چنین است: توجه به مسئله هویت و بحران هویت تنها توسط عده‌ای محدود و به طور جدی مطرح گردیده است. بحران هویت حتی در این مجموعه بسیار کوچک هم، آن چنان که باید و شاید، حتی در حد یک تب مختصر هم شایع نگردیده است. تنها در زمان برپایی بینال دستاویزی بوده است برای بی‌اعتبار کردن جمیع نقاشانی که به صورت مستقل جستجو می‌کنند، و این یک درگیری ذهنی است. این گروه با چنین حربه‌ای به رویارویی و حذف غیر از خود پرداخته‌اند، و این فلسفه را فراروی خود قرار داده‌اند که، هر که با ما نیست پس دشمن ماست. چرا که پس از گذشت سه دوره نمایشگاه بینال (دو سالانه) و طرح این مسئله (هویت) کوچک‌ترین نشانی از تحقیق و بررسی در مورد این معضل از طرف پیروان این نظریه وجود ندارد. پس نتیجتاً به نظر می‌رسد این گروه ساده‌ترین راه را انتخاب نموده‌اند. مهم‌تر اینکه تعصبات قومی و جغرافیایی آن چنان که برای اهل سیاست جدی است برای اهل هنر نمی‌تواند چندان مهم تلقی شود، چرا که هنرمندان نه جنگ مرزی با کسی دارند و نه جنگ قبیله‌ای. هنرمند فارغ از رفتارها و فرآورده‌های شبه هنری جمعی که با ترفندهای اقتصادی و تجاری، قداست هنر را آلوده کرده‌اند به راه خود ادامه می‌دهند.

اگر به معنای ناب هنر دقت کنیم، هنر حقیقت را می‌طلبد و در جهت رسیدن به این معنا، تلاش دارد خود را به مبدا آفرینش نزدیک‌تر سازد و تا به مرکز کشمکش و دفاع از مرزهایی که انسان‌ها را با سیم‌های خاردار از یکدیگر جدا می‌سازند.

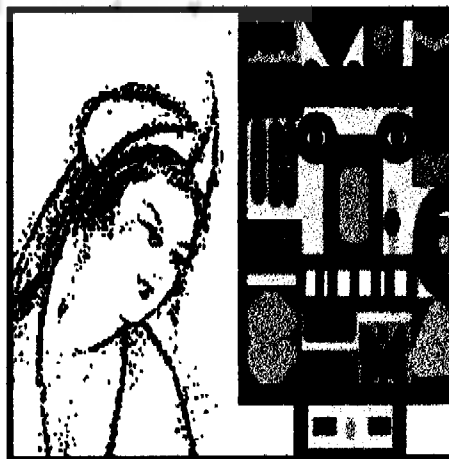
و بحران هویت هم چنان مهم‌تر از بحران عدم درک درست انسان‌ها از یکدیگر نیست.

## عوامل مؤثر در ایجاد بحران

همان‌گونه که قبلاً ذکر گردید، اکثریت مصاحبه‌شوندگان طرح پژوهشی «هویت در نقاشی معاصر ایران» به نوعی بحران در هنرهای تجسمی معاصر اذعان داشته‌اند. این افراد عوامل زیر را در ایجاد این بحران مؤثر شمرده‌اند:

۱. وجود گسست در نقاشی ایران از اواخر دوران صفویه تا قاجار.
۲. نداشتن نسبت حضوری با عوالم هنری گذشته.
۳. بست و گسترش بی‌رویه صورت نوعی فرهنگ و هنر معاصر غرب در کلیه وجوه مادی و معنوی قرن حاضر بدون شناخت فلسفه شکل‌گیری آن.
۴. انقطاع فرهنگی ناشی از مفاد بند سؤم.
۵. ضعف بینشی.
۶. ضعف فرهنگی.
۷. اعتقاد به احساس و شهود صرف در نقاشی توسط یک عده و تأکید بر نوآوری و جستجوی خلاقانه تکنیک برای ارائه تجربه‌ای بصری توسط عده‌ای دیگر.<sup>۱</sup>
۸. ضعف شناخت هنرمند نسبت به:
  - ادب، حکمت، اخلاق، فلسفه، عرفان، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی هنر.

- هنر غرب و نحوه شکل‌گیری مکاتب هنری.
- مکاتب و نظریه‌های فلسفی غرب.
- فلسفه هنر.
- تحولات اجتماعی و تاریخی غرب پس از رنسانس.
- سنت‌های تصویری غرب.
- شرایط و موقعیت کنونی جهان غرب.
- فرهنگ و عناصر فرهنگی غرب.
- فرهنگ و هنر گذشته ایران.
- فرهنگ و هنر گذشته معاصر ایران.
- تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و هنری سده اخیر ایران.



- سنت تصویری ایران.
  - زبان نو تجسمی.
  - زبان خارجی.
  - ۹. ضعف برنامه‌ریزی آموزشی.
  - ۱۰. ضعف سیاستگذاری هنری.
  - ۱۱. ضعف جایگاه اجتماعی هنر در جامعه.
  - ۱۲. عدم وجود زبان تجسمی متناسب با نیازهای جامعه ایران.
  - ۱۳. عدم وجود فرهنگ نقد هنری.
  - ۱۴. عدم وجود تحقیقات پایه‌ای.
  - ۱۵. عدم وجود معیاری برای ارزشیابی هنرها.
  - ۱۶. عدم وجود نمایشگاه‌های دائمی از هنرهای معاصر.
  - ۱۷. عدم وجود اقتصاد هنری.
  - ۱۸. روشن نبودن انتظارات جامعه از نقاشی.
  - ۱۹. مشخص نبودن مخاطبان موجود نقاشی معاصر.
  - ۲۰. درست‌بینی برخی از هنرمندان.
  - ۲۱. عدم وجود آزادی.
  - ۲۲. برخورد غیرمسئولانه رسانه‌های جمعی.
  - ۲۳. رواج تقلید و گرت‌برداری از هنر غرب یا گذشته.
  - ۲۴. ایستا پنداشتن هویت.
  - ۲۵. تضاد بین سنت‌های بصری بومی، موقعیت انسان ایرانی و دستاوردهای بصری جهانی.
  - ۲۶. تضاد بین مخاطبان موجود و مخاطبان مطلوب.
  - ۲۷. تضاد کارکردهای تزئینی و کاربردهای فرهنگی
  - ۲۸. عدم وجود صداقت در آثار هنری.
- پایا.
- نتیجه‌گیری
- در این مقاله وضعیت نقاشی معاصر ایران از نتایج طرح پژوهشی «هویت در نقاشی معاصر ایران» مورد بررسی قرار گرفته است. از میان دیدگاه‌های مختلف چهارم دیدگاه مورد موشکافی واقع شده است. با بررسی دیدگاه‌های مختلف عوامل مؤثر در ایجاد بحران در نقاشی معاصر ایران را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:
- قطع ارتباط هنری و فرهنگی با هنر و فرهنگ گذشته
  - بسط و گسترش صورت نوعی فرهنگ و هنر غرب
  - ضعف بینشی و درون‌مایه‌های بینشی
  - تضاد فرهنگی
  - ضعف دانش و معرفت
- پانویس:
۱. این اعتقاد و باور باعث گردیده هنرمند نیازی به شناخت مبانی نظری در خود احساس نکند.